

از یادداشت‌های مرحوم محمدولی خان خلعت بری

(سپهسالار اعظم)

امشب که شب چهارشنبه ۲۵ جمادی الاخری است سنه ۱۳۳۵ هجری مینویسم امروز نواب گرانندوک دیمتری که پسر عموی تنی نیکلای دوم امپراطور مخلوع روسیه که چهارروز است به تهران آمده است میهمان من در قصر فردوس من بوده است .

این جوان گرانندوک اسباب کشتن راسپوتین معروف شد و نزد خود اقرار کرد که من او را کاشتم و تبعید به ایران شدم از جانب مجلسین امپراطور مخلوع شد من هم به قزوین برگردش املاک خود رفته بودم در آنجا زیاد باهم شکار کردیم عثمانی شکست خورد از همدمان رفت من آمدم بسمت تهران گرانندوک قزوین ماند بوعده اینکه به تهران میاید از قضا در بین راه طهران بمن اخبار انقلاب روسیه و خلع امپراطور رسید بهر حال این جوان و پدرش و عمویش گرانندوک نیکلا اسباب از محلال خانوادش شدند حالا خیلی افسرده است آمده است به تهران سیاحت سی روز دیگر می رود بهمدان و از آنجا به بغداد ملحق بقشوق انگلیس تا عاقبتش بکجا برسد .

بهر حال الان چهار ساعت از شب رفته خوابم نمیبرد امروز هم این شاهزاده با اجزای سفارت مهمان من بودند خسته شدم بعد از رفتن آنها خوابم و این وقایع را مینویسم یقین است انقلابات عالم و روس و غیره دمی نویسند نوشتن من بی حاصل است و تحصیل حاصل حالیه عالم و دنیا در جنگ و منقلب این امپراطور آلمان اسباب خرابی دنیا شده است و خود او در مملکتش تا بیچه حال بیفتد بعلت این بی رحمی و خونریزی‌ها که کرده اند و میکنند و مجازات انشاء اله از خدا می بینند و دیده اند بهر جهت روسیه میگوید باید جمهوری شود بعضی مشروطه کنستیتوسیون تا در این میانه خواسته کرد گارچیست امپراطور روس در تحت نظر با فامیل گرانندوک‌های مخالف هر یکجا بنقطه‌ای در حبس و ملاحظه بدون حرکت و نقل و انتقال العظمه ان الله قادر علی ما یشاء و زیارت و حالیه همان اشخاص که می‌رسیدند و جانی فدا می‌کردند از سفارت‌ها و قونسل‌خانه‌ها میگیرند پاره میکنند لگدمال مینمایند باید در این موارد متنبه شد .

حالیه قدوری از حالات خود می‌نویسم در سنه ۱۳۲۲ که عین الدوله وزیر مظفر اندین شاه

* این مقاله را مرحوم ارسالان خلعت بری چند روز قبل از درگذشتش به دفتر مجله

وحید فرستاده بود و بادر گذشت ایشان انتشار یادداشت‌های سپهسالار تنگابنی متوقف میماند .
خداایشان رحمت کناد .

شد و قدری بنای بدکاری گذاشت و بنده باعلا الدوله اگر بد آدمی بود لیکن اسبابی چیدیم بر علیه عین الدوله بشاه گفت ماها را تبعید کردند و مرا بحکومت اردبیل فرستادند چنانچه در بعضی جاه‌ها تفصیل آن سفر حکومت اردبیل را در حاشیه کتاب حافظ و غیره نوشتم در آخر این سنه با پیشکش بعین الدوله از پیل سوار مغان مرخص و آمدم به تهران روسیه آشوب شده بود و مشروطه میخواستند مظفرالدین شاه هم به بهانه مرض خیال رفتن فرنگ بسرش زده بود در اوائل سنه ۱۳۲۳ بطهران آمدم لایباً با عین الدوله وزیر ساختم او هم مرا داخل مجلس شورای وزراء کرده بود سفارشات نمود از آن جمله آقا سید عبداله مجتهد با او بد بود اینها را در همان کتاب‌ها نوشته‌ام بعد از حرکت شاه از تهران که پسرش ولیعهد را جانشین گذارده بود ولیعهد از من خواست که سید را ملاقات کرده با او بگویم آرام بگیرد از قضا همان روز خبر رسید که امپراطور قبول مجلس و مشروطیت کرد ولی در ایران بهیچوجه این حرف‌ها و صحبت‌ها بگوش احدی نخورده بود بنده رفتم منزل آقا سید عبداله صحبتاً با او گفتم روسیه مشروطه شد او برگشت بمن گفت انشاءاله ایران را هم باید مشروطه کرد گفتم این حرف میان من و شما باشد انشاءاله تا موقع که اقدام کنیم بشرطی که با حدی نگویید بایکدیگر عهد بستیم و باید صبر کرد تا مراجعت شاه آن شد که رفتند به فرنگ پنج ماه دیگر مراجعت کرد با عین الدوله که لقب اتابکی هم در مراجعت گرفت بنای مداخله و سر مردم گذاشت بنده خیلی با او گفتم و از من نشنید و بنای شورش عموم شد اگر بظاهر امر بنده طرف شاه بودم ولی در پیشرفت کار مجلس و مشروطه زیاده از حد تقویت میکردم و خداوند شاهد حال من است منتهی مثل مردم دیگر شارلا تانی نمی‌کردم با اینکه عین الدوله را من اصرار استعفا دادم استعفا کرد و کار مجلس و مشروطه رو به ترقی گذارد و بعد مردم بنای بدسلوکی را بمن گذاشتند باری در جاهای دیگر نوشته‌ام تا کار مشروطه بجائی رسید همه ییغی طاعی شدند حالیه ترکمان که خراسان و شاه‌رود باقی نگذاشت ناصر الملک رئیس الوزرا شد با رضایت همه مجلس آن هم در خانه من او را رئیس الوزرا خواستند و من بسعی زیاد محمدعلی‌شاه را راضی کردم این شد و کلا و خود او متوسل بمن شدند برای تنظیم استراباد و گرگان حکومت دارالمرزمان‌داران و استراباد و گرگان را بمن دادند و من هم میدانستم بغیر از رفتن من چاره نیست رفتم بگرگان نه‌ماه زحمت کشیدم بقدر دو بیست نفر اسیر خراسانی و غیره از ترکمان پس گرفتم مال و مواشی غارت شده مردم خراسان و شاه‌رود و بسطام و سمنان و دامغان را پس گرفتم بمردم دادم آنجاها را انظم دادم جنگ‌ها کردم زحمت‌ها کشیدم در این بین محمدعلی‌شاه در طهران مجلس را به توب بست خراب کرد من هم از آن حکومت استعفا کردم آمدم به طهران بورود طهران کارکنان محمد علی نمی‌خواستند من تهران بمانم .

آذربایجان با استصواب ستارخان سردار ملی و باقرخان و غیره مشروطه خواه و ییغی شدند مرا مأمو ردفع و رفع آنها کردند چون از من ظنین بودند از یکطرف عین الدوله را هم فرستادند یکمدهتی در تبریز اردو زدیم خیال شقاوت عین الدوله را دیدم و خیالم هم این شده بود که خدمت

بمشروطه و ملت بکنم به ستارخان و باقرخان حمایت کردم آنرا هم در همان کتابها نوشته‌ام لذا بطور استعفاء و قهر از تبریز مراجعت کردم و در سنه ۱۳۲۶ بقزوین آمدم محمدعلی شاه مرا از همه شئون خلع کرد و به طهران نخواست لهذا رفتم به تنکابن مشروطه خواهان متفرق و تبعید شده را جمع کردم و از جان و مال خود گذشتم برشت آمدم به قزوین آمدم و از اهل و عیال و اولاد و ملک و مال و تمام گذشتم تو کات علی‌الله بطهران . يك عده بختیاری هم رسیدند آمدم تفصیلات را با زردهمان کتابها و کاغذها نوشته‌ام طهران را گرفتم محمدعلی را خلع کردم این احمدشاه را به تخت نشاندیم مجلس را که خراب بود پول پیدا کردم و خودم هم دادم از اول بهتر ساختیم آراستیم و کلاء نشان‌دیم ما را رئیس الوزرا کردند و بعد عداوتها کردند کناره جوئی کردم خانه نشینی کردم تهدیدها نمودند هر چه فریاد کردم که خصرات جان و مال من در راه مشروط دادم چه شد حالا شما شارلاتانها لوطی‌ها ملت خواه مشروطه پرست و ما مردودیم چه می‌خواهید چه باید بکنم بهر حال دزدهای دین و دولت و ملت پرست شدند و پندیده بیچاره و امثال مردود گشتیم تا اینکه باز مرا بحکومت آذربایجان روانه کردند آنجا رفتم چند ماهی بواسطه تقویت روسها بشجاع الدوله نتوانستم زیاده از هفت ماه بمانم مسافرت بفرنگ کردم نایب السلطنه ناصر الملک مشروطه خواه هم قهر او بطور تمارض بفرنگ رفته بود او را دیدم صحبت‌ها کردیم اوضاع تاجگذاری احمدشاه را فراهم کردیم همه این تفصیلات را علیحده نوشته‌ام بطهران آمدم این تاجگذاری هم شد که پس از تاجگذاری پانزده روز فاصله در پانزدهم رمضان ۱۳۳۲ جنگ اروپا شروع شدالی زماننا هذا که تاریخ آنرا نوشته و مینویسند من هم مختصری از وقایع خود و دولت را در این میانه برای یادگار احفاد و اولاد نوشته‌ام .

این جنگ که نظیر آنرا گویا بعدها خداوند خلاق نخواهد کرد تا بحال کشیده شد که حالیه دولت باین عظمت روسیه باین روز افتاد دیگر سائر دول چه شود بهر حال با این همه جانفشانیها و خدمات بملت باز هم بنده مردود هستم و خدا را بشهادت می‌خواهم وصیت و نصیحت میکنم که باید دولت ایران مشروطه بشود مجلس داشته باشد تا بحال در حمله و فشار دودولت بوده است لیکن بنظر من از دولت روسیه گذشته باشد بتواند در آسیا مداخله بکنند همان انگلیس فقط است اگر چه ماخلی بد کرده ایم باین دولتین ولیکن حالا دیگر چاره نیست باید بادولت انگلیس ساخت مجلسین را بر پا کرد و نفاق و دروغ را کنار گذارد و در کمال راستی و صدق اتفاق کرد ایران را استقلال داد خدا را بشهادت می‌طلبم که بنده بغیر از خدمت به مملکت و آبادی ملک و ملت و مشروطیت خیالی درس نداشته و ندارم حفظ این ملک و خود و فامیل و آتیه و عاقبت را در این میدانستم و میدانم و بغیر خواه بودم اولاً بغیر از خدمت بملک و ملت خیالتی ناشی شد میگویند کنترل مالیه دادم این دروغ صرفا است آنچه را که من در جواب سفارتین نوشتم در چنته و کیف من حاضر بگیرند و بخوانند بفرض هم کرده باشم آنها نظری در مالیه داشته باشند برای حفظ بود و از روی اضطرار

وجبر و خیالات استقلال آتیه بعد از صلح بود که روس و انگلیس یکسره سلطنت و دولت ما را منحل نکنند و برای حرف شنوی و دوستی با آنها شاید باقی بمانیم .

اما آنچه در آنکه در این سنوات وزراء - و نایب السلطنه - بدولتین داد امتیازات که بمهر دولت و وزارت خارجه با بعضی از این وزراء که حالا هم - وزیر شده اند امتیازات که وزراء و نایب السلطنه داده اند در تقنینیه ثانیه (مقصود دوره دوم مجلس است) الی حال امتیاز کشتی رانی رود کارون، اتوموبیل رانی راه گیلان و همدان و قزوین، امتیاز کشتی رانی دریای ارومی، امتیاز راه آهن جلفا و جنبین آن ده فرسخ، امتیاز راه آهن از تبریزی الی طهران بهمین شرط جنبین از هر طرفی ده فرسخ که شصت و رس باشد، امتیاز راه آهن از محمره الی خرم آباد قلی بهمین شروط، امتیاز کشیدن لوله نفت از پیر بازار الی رشت، آوردن معلمین نظامی دیگر با اجازه دولتین و الادولت ایران نمیتواند به اختیار معلمین بیاورد تصدیق بر اینکه مستشار خارجه برای مالیات بدون اجازه دولتین نمیتواند دولت ایران از دولتی بخواهد، امتیاز معدن گل سرخ در بندر بوشهر قرار داد حکام شمال و جنوب که باید بتصویب دولتین باشد بر گزاری کلیه وجوه گمرکات به اختیار و تصرف دولتین، امتیازات تلگرافات ملک سیاه کوه و غیره، منفصل کردن سیستان و قفائات از خراسان، امتیاز نفت دارالمرز، امتیاز معادن تمام شمال بخش طاریا، فروختن اسهام نفت با انگلیس بر گذاری تمام جنگل و معادن به خشطاریای تبعه روس و بدولت روس، به تصرف دادن تمام گرگان از رود اترک الی استرآباد به روسها .

این امتیازات را این ناصر الملک و علاء السلطنه و وثوق الدوله و عین الدوله و مصمص السلطنه در زمان وزارت خود داده اند حالا آنها مجلس خواه و ملت پرست شدند و بنده در منزل با این اوضاع پیش آمد. خوب برای اینکه نتوانستم چاره پریشانی و درد خودمان را بنمائیم بنشینیم و نگاه کنیم فاعتبر و یا اولی الالباب و الالبصار) .

بقیه از صفحه ۴۰۰

بارادوك (وکیل لاوال) اظهار عقیده نموده:

د برستی این صبح نمایانگر مرگ يك سلطان است،

دکتر سید مرتضی مشیر

وحید : توضیحی را که آقای دکتر مشیر فرستاده اند پنج صفحه و در حکم يك مقاله کامل است که با اجازه ایشان از نقل مطلب خود داری می کنیم . روش مجله در نقل احوال بزرگان بر مبنای خلاصه نویسی بوده است و اعدام شخصی چون پیر لاوال میبایست در یکی دو مقاله پایان می پذیرفت . لیکن لطف مقال، مطلب را بیش از حد معمول به درازا کشاند . امیدواریم از این پس نظر خوانندگان و روش مجله را از دست نهمیم .